

یک طرح برای پیشگفتار بر چستی و چرای شعر^(۱)

سعید کشاورزی

شعر - این امر ناگزیر - حضوری در خود دارد، اگرچه جرمش، جسمیت‌اش، تنه‌اش به واسطه‌ی داربستهای واژگانی و مفهومی، در غیر است. گویی راه به بیرون نمی‌برد و مدام می‌چرخاندت به سوی نقطه‌ای در ژرفایش. نقطه‌ای مجهول. مجهولی همشین و حاضر در گوهری وجودی ما.

از همیشه‌های عبور می‌آید شعر. عبوری به درون، به ژرفا، به سامانه‌های بیکرانگی، به مرزهای نااندیشیدنی ... شعر که میانجی حضورش زبان است هم از جنس شناخت است. زبان در شعر ارتفاع می‌گیرد. زمان و زبان، به ازای گشایش یک حضور، ذوب می‌شوند در ارتفاع شعر:

ارتفاع شعر؛

رخساره‌اش سکوت

درون‌مایه‌اش انسداد ازدحام تفکر.

«از کشف چه گویم که کشف نشان ندارد و نشان نشان در این باب بیان ندارد.» - روزبهان^(۲)

و نیز بیندیشیم به آنچه بیان‌ناپذیر است و گفتمان‌دی ندارد:

«بیان‌ناپذیر در بطن بیان‌شده‌ها نهفته است.» - ویتگنشتاین^(۳)

و عین‌القضات بود که چنین گفت: «... آن سر که در آن زبان ننگ‌جد بطلب.»

«ما گفتگویم.» - هولدرین.

ما کیستیم؟ گفتگو چیست؟ ...

ما پرسشیم و گفتگو پیامدی است بر حضور پرسش.

ما به رویارویی جهان نایل می‌شویم: یک مواجهه.

مواجهه، پرسش‌زاست و گفتگوخیز! مواجهه با کسی، اثری، اندیشه‌ای، متنی و حنا مواجهه‌ی وجودی با خود: «درون‌گویی

عالی‌ترین شکل گفتگوست.» - هوسرل.

و شعر، محصول مواجهه نیست، خود یک مواجهه است!

روزبهان گفت «کافر اگر معنای کفر را بداند موحد است.»^(۴) و نیک‌نگری در این کلام، خبر از گفتگویی می‌دهد میان فله‌ی

توحید و حقیض کفر: یک مواجهه. مواجهه و رویارویی توحید و کفر.

کارل مارکس آن لحظه که نوشت: «خرد همیشه وجود داشته است، اما نه همواره بخردانه»^(۵) تاریخ خرد، بخردانگی، نابخردانگی

در خردورزی و آفات خرد را به گفتگو می‌کشاند: مواجهه‌ای با شأن تاریخی بخردانگی!

چیست متافیزیک مواجهه؟

نیک بنگر کلام مانای هراکلیت را: «گوش بسیار به لوگوس!»^(۶)

شعر، شستشوی هستی‌ست.

شعر، ارتفاع تفکر است و ژرفایش هم.

آن تجربه‌ی یگانه‌ی از آن ما، بر مدار ادراک حسی شکل می‌گیرد و علم ما بر مدار عقل و خردورزی. و شعر. این شعر است که

بر مدار حکمت، پذیرای هستی خویش است.

بلینسکی نوشت: «محتوای شعر، یا محتوای فلسفه همانند است.»^(۷) و تنها چند سال بعد، مارکس در گوشه‌ای دیگر از جهان و

بی‌خبر از بلینسکی، محتوای فلسفه را درگیر در بحران مزم «تفسیر جهان» اعلام نمود و به این یقین رسید که راه برون رفت از

این بحران، جستار در کشف راههای دگرگونی جهان است: «محتوای فلسفه ... تعالی پرولتاریا»^(۸) ... دگرگونی جهان.

آیا شعر، مطلق دگرگونی جهان است؟

چیست معنای دگرگونی؟

چیزی از چیزی و به وسیله‌ی چیزی و به چیزی [صورت] دگرگون می‌شود. - ارسطو^(۹).
رت در سامانه‌ی اندیشه‌ی ارسطویی، نه شکل و فرم به مفهوم رایج، که بنا به شرح شیخ‌الرئیس - از بزرگترین شارحین
طو - «صورت ماهیتی‌ست که جسم به واسطه‌ی آن چیزی‌ست که هست ... و نسبت صورت کنونی به صورت پیشین و
ن، نسبت تضاد است.»^(۱۰)

تاب را به چراغ نتوان شناخت. آفتاب را هم به آفتاب شاید شناخت. عرفت رُئی برئی،^(۱۱)

داد شعر، یک رویداد زبانیست.
«رویداد زبان، جای‌باش رخ‌برگشایی هستی‌ست؛ هنگام که می‌اندیشیم.» - هایدگر

«سرگشتگی بی‌درمان هنگامی پیش می‌آید که تفاوت میان پدیدار شدن و هستی از میان برداشته شود ... هستی پدیده به
نحوی بنیادی چیز دیگری‌ست غیر از هستی آنچه که خود را در آن نشان می‌دهد.»^(۱۲)

«من از مجرد به انضمامی می‌روم.» - آنتونن آرتو.

ک پیداست که این بازگشت از مفهوم متزع ناشی از کنش و واکنش ذهن با جهان بیرون نیست، که پروازی‌ست از خاستگاه
هم مجرد شده از واقعیت انضمامی به امر انضمامی نوین: پیدآمدگی شعر و هنر.

«احساس می‌کنم سردبادی می‌وزد سرشارِ رازهای شوم ... جهان بر پرتگامی می‌لرزد» - آرتو^(۱۳)

زمینی در کار نیست
د پس کوجه‌های این دیار را دوباره ببماییم.» - رمبو^(۱۴)

نگها در شعر خود افق می‌کنند و دوراتها جان جهان را به اعتبار نصیبشان از شاعرانگی در آغوش می‌کشند.

اعران در آغازها و پایانهای دوراتهاست که ظهور می‌کنند» - هولدرلین

مان به پوسته‌اش باز می‌گردد
هم نگاه می‌کنیم

سخنان تاریک می‌گویم
بد خشخاش و خاطره عشق می‌ورزیم

.....
.....

ن آن رسیده است که فرا رسد زمان.» - سلان
ست حیث زمان در شعر و هنر؟ ...

توضیحات
این طرح، استخوان‌بندی رساله‌ایست که باید پیشگفتاری شود بر پی‌کاری در چیستی و چرایی شعر. امروزه که در

عرصه‌ی اندیشه‌ورزی «از تقلید رستن و به تحقیق پیوستن» حیاتی‌ترین نیاز جامعه‌ی ماست، اندک شماران خلوت‌نشین،

چه نیک است داعی شوند به چیرگی بر رخوت ساری در ذهنهای گویا شتاق به کشف چرایی‌های بی‌سمت و سویی آن

عرصه‌ی تفکر راهگشای فرداهای ایران زمین.

عبر العاشقین.
از نامه‌ی ۱۹۱۷/۴/۹ به انگلستان. نیز بد نیست نگاه کنید به تکه‌ی ۵۳۱ از «پژوهشهای فلسفی» نگاشته‌ی ویتگنشتاین.

رسالة‌القدس برگ ۸۶.
نامه به آرنولد روگه. سپتامبر ۱۸۴۳.

۶- معنای خاص هراکلیت از لوگوس را در نظر دارم نه دیگر برداشتها و معانی را. نگاه کنید به «نخستین فیلسوفان یونان» دکتر
شرف‌الدین خراسانی.

۷- جهان نو، ۱۳۴۸.

۸- تعالی را در برابر Aufhebung آورده‌ام و از آن نیل به اعلا مرتبه‌ی امکان وجودی را مراد کرده‌ام که آنرا به مفهوم مورد نظر
مارکس بسیار نزدیکتر یافته‌ام. شکل‌گیری مفهوم امر متعالی در تفکر مارکس، به نگاه من، رویدادی‌ست عرضی و افقی

Horizontal و بیرون از قالبهای کانتی و سنت کلامی که در جای دیگر بحث خواهم کرد. بنگرید به این واگویه از «دیباچه بر
سنجش فلسفه‌ی حق هگل»:

«پرولتاریا چاووشان فروپاشی سامانه‌های تاکتونی جهان که شود، تنها راز وجودش را فاش می‌سازد، چرا که فعل‌آمدگی
فروپاشی این سامانه‌هاست. پرولتاریا با برافراشتن خواسته‌ی نفی مالکیت خصوصی به اصل بنیادین جامعه فرا می‌گذرد،
جامعه‌ای که پرورده و قوام گرفته از اصلی بنیادین به نام پرولتاریاست ...

همانسان که فلسفه ابزار [موضوع] مادیت‌یابی خود را در پرولتاریا می‌یابد، پرولتاریا نیز موضوع خردورزی و معنویت خویش
را در فلسفه می‌یابد ... فلسفه نمی‌تواند بدون تعالی پرولتاریا فعلیت یابد، بدون فعلیت یافتن فلسفه پرولتاریا نمی‌تواند به تعالی
دست یابد.»

با ژرف‌کاری در آن واگویه از بلینسکی و این کلام مارکس درمی‌یابیم که فعل‌آمدگی شعر و فلسفه و تعالی پرولتاریا، هم‌باش،
هم‌استا، و در معیت 'Akulutain' یکدیگرند. و افتخار این کشف شگفت‌انگیز در چیستی و چرایی شعر و فلسفه از آن اندیشه‌ی
مارکس است که نیل پرولتاریا به اعلامرتبه‌ی امکان وجودی‌اش، یعنی رهایی شعر و فعل‌آمدگی فلسفه.

بیندیشیم بدین کلام کلیدی تفکر بشر که شعر آجین‌شدگی هستی انسانی و لیریز شدن تعین زندگی از شعر و فلسفه‌ورزی
نیازمند موضوعی است تاریخ‌تبار: «تعالی پرولتاریا». گشایش ماهیت شعر و فعل‌آمدگی فلسفه، به اعتبار پیش‌بودگی و تقدم
ذاتی^۲، در تلو این تعالی‌ست.

۹- ارسطو، متافیزیک ۱۰۶۹ B ۳۶.

۱۰- ابن سینا، فن سماعی طبیعی.

۱۱- عین‌الفضیات، تمهیدات.

۱۲- نیکلای هارتمان، بنیاد هستی‌شناختی، برگهای ۵-۱۲۴.

۱۳- خاندان چن چی.

۱۴- زورق مست.

۲- تقدم ذاتی در ملاحظه‌ی عقل است نه در خارج: یک امر صرفاً معرفت‌شناسانه، نتند پیش‌بودگی نوع انسان بر انسان معین و تقدم میوه
بر سبب. مفهوم نوعی، امری‌ست معقول که قائم در اعیان نیست.

۱- Akulutain را حکمای مشایی به معیت برگردانده‌اند. دو یا چند امر با هم واقع‌شونده چیزی شبیه به معنای آن است.

۲- تقدم ذاتی در ملاحظه‌ی عقل است نه در خارج: یک امر صرفاً معرفت‌شناسانه، نتند پیش‌بودگی نوع انسان بر انسان معین و تقدم میوه
بر سبب. مفهوم نوعی، امری‌ست معقول که قائم در اعیان نیست.